

آدم برفی (بررسی تطبیقی داستانی از هانس کریستین آندرسن و محمدرضا شمس)

دکتر حمید رضایی دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

faanid2003@yahoo.com

زهره ستایش کیا، کارشناس ارشد ادبیات کودک و نوجوان، پیام نور شهرکرد

setayeshkiaz@gmail.com

طاهره بهرامی کرکوندی، کارشناس ارشد ادبیات کودک و نوجوان، پیام نور شهرکرد

tbahramik50@gmail.com

چکیده

این مقاله به بررسی تطبیقی داستان «آدم برفی» از هانس کریستین آندرسن با داستانی به همین نام از محمدرضا شمس می‌پردازد. هدف این مقاله برای رسیدن به پاسخ این پرسش است که آیا داستان «آدم برفی» محمدرضا شمس بازآفرینی یا بازنویسی داستان «آدم برفی» آندرسن است یا خیر. این بررسی به صورت مقایسه تطبیقی بر اساس عناصر داستانی از جمله؛ فضا، موضوع و درون‌مایه، طرح داستان و شخصیت‌پردازی و همچنین رویکرد ساختارگرایی صورت گرفته است. در نهایت با کشف این نکته که داستان «آدم برفی» محمدرضا شمس نسخه بازآفرینی همان داستان آندرسن است به این نتیجه رسیدیم که تأثیرپذیری محمدرضا شمس در حیطه‌ی داستان‌نویسی از هانس کریستین آندرسن فقط در این زمینه نبوده و نامبرده از اسامی شخصیت‌های دیگر داستان‌های آندرسن و همچنین شگردهای زبانی خاص داستان‌های آندرسن نیز در جهت بهره‌گیری و جهت‌دهی مضمون داستان‌هایش استفاده کرده است. هر دو نویسنده در خلق و همچنین بازآفرینی این داستان از نمادها مدد گرفته‌اند با این تفاوت که خلاقیت و تفکر حاکم بر داستان آندرسن در قیاس با شمس بسیار قوی‌تر و چالش برانگیزتر است.

واژگان کلیدی: محمدرضا شمس، هانس کریستین آندرسن، آدم برفی، ادبیات تطبیقی

۱. مقدمه

۱. طبق بررسی‌های انجام شده توسط نگارندگان، در ارتباط با بررسی تطبیقی آثار آندرسن با صمد بهرنگی و همچنین فضل‌الله مهتدی مقاله‌هایی ارائه شده است همچنین مقاله‌ای تحت عنوان بررسی تطبیقی داستان آتش‌زنه آندرسن با چراغ جادو از مجموعه داستان هزارویک‌شب اما تاکنون در مورد مقایسه قصه‌های آندرسن با محمدرضا شمس پژوهشی صورت نگرفته است. از آنجایی محمدرضا شمس مترجم یک مجموعه‌ی ۱۱۰ داستانی از آندرسن است شکی نیست که روش و اندیشه‌ی نویسنده‌ی بزرگی چون آندرسن در داستان‌سرایی شمس بی‌تأثیر نبوده است. نگارندگان با مطالعه پایان‌نامه‌ای تحت عنوان « تیپ‌شناسی شخصیت در قصه‌های آندرسن» دریافتند که محمدرضا شمس در خلق شخصیت‌های داستانی خود و همچنین به کار بردن ادبیات زبانی خاص، در روایت کردن داستان‌ها از آندرسن تأثیر گرفته است. لذا تصمیم بر آن شد که به بررسی این مهم پردازیم و از میان داستان‌های مورد بررسی متوجه شدیم داستانی تحت عنوان «آدم برفی» بین هر دو نویسنده مشترک است. لذا مقاله جاری به بررسی این دو داستان به صورت مقایسه تطبیقی می‌پردازد.

۲. بازنویسی و بازآفرینی

از آنجایی که متون کهن برای نسل امروز ناشناس هستند و زبان نوشتاری آن‌ها نیز برای قشر عموم جامعه قابل درک نیست لذا افرادی از جمله نویسندگان و مترجمان تصمیم گرفتند این متون را به گونه‌ای قابل درک برای نسل امروز

زنده نگه دارند. چنانچه همان متن ادبی به زبانی شیوا و رساتر به زبان امروز برگردانده شود به آن بازنویسی می‌گویند اما چنانچه نویسنده در بازنویسی آن متون خلاقیت خاصی به خرج دهد و درون‌مایه و موضوع را به گونه‌ای دیگر به نتیجه رساند به آن بازآفرینی می‌گویند. در تعریف بازآفرینی آمده: «در روش بازآفرینی با تغییر موضوع و برهم زدن چارچوب داستان قبلی، داستان جدیدی خلق می‌شود که با همه تغییرات و دگرگونی‌هایی که بازآفرین در اثر پیشین ایجاد می‌کند، یک نوع رگه و نشانه‌هایی از اثر گذشته در اثر جدید او قابل مشاهده و درک است. به گونه‌ای که با آن، نشانه یاد و خاطره‌ی اثر پیشین در ذهن مخاطب زنده می‌شود.» (پایور، ۱۳۸۰: ۱۷۲-۱۷۱).

اما گونه‌ای دیگر از بازآفرینی‌ها استفاده از بن‌مایه و موضوع یک داستان برای خلق داستانی دیگر است. این روش گاه ممکن است به هیچ عنوان مربوط به قدما نباشد بلکه در عصر حاضر نیز بازآفرینی‌هایی از داستان‌های دیگران صورت گرفته است. چنانچه داستان بازآفرینی شده نسبت به نسخه‌ی اصل خود ارزشمندتر و خلاقانه‌تر نباشد دوره-ی زوالش زود فرا می‌رسد و نمی‌تواند جایگاه خود را در جامعه ادبی حفظ کند. در بررسی انجام شده در مقاله جاری قصد داریم کشف کنیم داستان مورد نظر به چه نحوی در مجموعه داستان‌های محمدرضا شمس‌جای گرفته است. آیا داستان شمس نسبت به داستان آندرسن ارزشمندتر است یا خیر؟ آیا داستان مورد نظر توانسته منجر به کسب جایزه ادبی برای نویسنده‌اش باشد و در نهایت اینکه داستان جدید چه کاستی‌ها و یا برتری‌هایی داشته است. زمانی که بازآفرینی و بازنویسی جایگاه خود را بدست آورد برای شناساندن اینکه چه آثاری اصل هستند و چه آثاری تقلیدی و اینکه اولین بار کدام کشور و یا حوزه‌ی فرهنگی صاحب اصلی یک اثر ادبی است، ادبیات تطبیقی بوجود آمد. در رابطه با ادبیات تطبیقی آمده است: «بررسی تطبیقی و بینامتنی ابزاری است که میزان تفاهم‌های فرهنگی و اصالت آثار ادبی را نشان می‌دهد.» (بررسی تطبیقی (comparative) و معادل فرانسوی (comparer) از واژه یونانی (comparativus) با پیشوند com یا cum لاتین به معنای مشترک و با هم و فعل parer به معنای تهیه کردن و تجهیز کردن یا par به معنای مساوی گرفته شده است. از این منظر دو اثر هنگامی مورد بررسی تطبیقی قرار می‌گیرند که دو خاستگاه فرهنگی و زبانی مجزا داشته باشند و به منظور مطالعه در مقابل و کنار هم قرار گیرند.» (ن.ک. نامور مطلق، ۱۳۸۹: ۱۹-۲۴).

ادبیات تطبیقی محصول کنکاش و کاوش در عصر حضور اقوام و ملت‌ها در ساحت یکدیگر و دوران اقتباس، ترجمه و حتی تجاوز به حریم آثار ادبی است.

سال (۱۸۷۸ م.) در کنگره جهانی ادبیات تطبیقی پاریس، بر دو مقوله و گرایش نقد و ادبیات تطبیقی تأکید گردید: نخست، بررسی تأثیر هنرمند بر هنر ملت و فرهنگ غیر از ملت و فرهنگ خود و دیگری، تحقیق بر آثار یک هنرمند به گونه‌ای که جنبه‌های تأثیرپذیری از هنر بیگانه در آثارش روشن گردد. (ن.ک. محمدی: ۱۳۸۸، ۴۲-۴۳)

۳. تأثیرپذیری‌های شمس از آندرسن:

همانگونه که در مقدمه اشاره کردیم محمدرضا شمس در ترجمه مجموعه‌ی یکصد و ده اثر داستانی از آندرسن دست داشته است. این ترجمه‌ها در نوشتن و خلق شخصیت‌هایی در داستان‌های او موثر بوده‌اند.

به عنوان نمونه به کار بردن اسامی خاصی چون اسباب و اثاثیه منزل، اسباب آشپزخانه همچون کارد و چنگال، دیگ و دیگچه، نخ و سوزن، فنجان و نعلبکی... همچنین استفاده از موجوداتی چون جن و پری و نحوه‌ی به کارگیری آن‌ها در داستان، به عنوان نمونه داستان «جن بوداده و درخت» ماجرای درختی بی‌بر است که جن‌ها را عامل نازایی خود می‌داند اما همین جن نقش مثبتی دارد و به یاری درخت می‌شتابد. از این نوع در داستان‌های آندرسن زیاد داریم از جمله داستان «جن و بانو» و داستان «جن رز» که آندرسن نقش جن را در کمک کردن به شخصیت داستان خلق کرده است.

داستان دیگری که شمس آن را به صورت خلاقانه‌ای بازآفرینی کرده داستان «آینه‌ها» است. در این داستان شمس آینه-ی شیطان داستان «ملکه‌ی برفی» را عاریه گرفته و به آن با خلاقیتی خاص جنبه‌ی عرفانی و مثبت می‌دهد و به جای شیطان و ملکه برفی از هیولاها برای نقش منفی استفاده کرده و خلاقیت این داستان برعکس داستان آندرسن این است که در داستان آندرسن تکه‌های آینه‌ی شیطان در چشم پسرک فرو می‌روند و پسرک منفی می‌شود اما در داستان آینه‌ها همان تکه آینه‌ها باعث می‌شوند هیولاها خودشان را در آن ببینند و متواری شوند.

در اینجا بد نیست اشاره‌ای به مفهوم آینه و نماد آن داشته باشیم. بر اساس این باور که: «قصه رشد و تکامل قهرمان در طول زمان است.» (براهنی، ۱۳۹۳: ۱۱۸) و «هدف عرفان چیزی به جز توسعه و تکامل وجودی انسان نیست.» (یثربی، ۱۳۹۰: ۷۵) در این میان می‌کوشیم کاشف رگه‌های عرفانی در خلال تطبیق و مقایسه قصه‌ها نیز باشیم؛ مولوی در بیان نکات و لطایف عرفانی از نمادهای بسیاری بهره جسته است. یکی از این نمادها «آینه» می‌باشد که مولانا از آن برای تجلی اسرار الهی نمونه‌ها دارد. آینه‌ای که در پاره‌ای موارد خود ذات اقدس الهی بیان شده است. و در فصل دهم کیمیای سعادت می‌خوانیم: «مثل دل چون آینه است و مثل لوح محفوظ چون آینه. که صورت همه موجودات در وی است. چنانکه صورت‌ها از یک آینه در دیگر افتد چون در مقابله آن بداری همچنین صورت‌ها از لوح محفوظ در دل پیدا آید، چون صافی شود از محسوسات فارغ شود.» (غزالی، ۱۳۶۱: ۶۰)

عین القضاات در نگریستن به آینه فایده‌ها دانسته و آن را حلال مشکلات عرفانی می‌داند: «آینه برای صاحبان بصیرت عبرتی بزرگ است، کسی که در آینه بنگرد و بسیاری از مشکلاتش حل نشود، شایسته نیست که از گروه خردمندان به شمار آید. به عمرم سوگند عاقلی در آینه ننگریست مگر آنکه اشکالهایی عظیم خرد او را فرا گرفت و در امور روشن به شک و تردید افتاد، با وجود این مشکلات بسیاری نیز برای او حل شد.» (همدانی، ۱۳۷۸: ۱۱۷) آینه مظهر، جلوه و نماد حق و حقیقت است. منعکس‌کننده‌ی نیکی و بدی که جای داشت به خاطر استفاده‌ی شمس از این ابزار و شباهتش با آنچه آندرسن بکار برده پی ببریم.

از جمله داستان‌های دیگر به داستان «پشکل غلتان» می‌توان اشاره کرد که دقیقاً هم‌نام داستان «سرگین غلتان» آندرسن است. منتها اسم داستان فقط تقلیدیست. طرح و درون‌مایه‌ها کاملاً متفاوتند. شخصیت سرگین غلتان آندرسن شخص مغرور بی‌کار و بی‌عاریست که ادعای زیادی دارد اما شخصیت پشکل گردان داستان شمس طعنه‌ای به کل بشر است که دنیا یعنی سرگین محل زاد و ولد آنهاست.

از دیگر تاثیرپذیری‌های شمس از آندرسن می‌توان به تاثیرات زبانی آن اشاره کرد.

در داستان‌های آندرسن این عادت نوشتاری را مرتب می‌بینیم که آندرسن کلمات مشابه خاصی را به صورت تکراری پشت سرهم تکرار می‌کند. به عنوان نمونه می‌خوانیم: «پرچین پیر چوبی جرق جرق کرد و ترانه‌ای اندوهبار سر داد: ترق تروق، جرق و جرق کار تمام است.» (آندرسن، ۱۳۹۳: ۴۳۴)

اینگونه اصطلاحات به تعداد زیاد در داستان‌های آندرسن دیده می‌شوند. شمس نیز در داستان‌هایش از این اصطلاحات استفاده کرده است. از این جمله می‌خوانیم: «سگ‌ها به‌اش نزدیک شدند. اسکلت تیریک تیریک می‌لرزید و استخوان‌هایش چرق چرق به هم می‌خورد.» (شمس، ۱۳۹۵: ۱۲)

همچنین: «ناصر پوست پیاز را گرفت و چریک چریک اشک ریخت.» (شمس، ۱۳۹۳: ۷۹)

اما از بین داستان‌های شمس تنها داستانی که بیشترین تاثیر صریح را به نسبت سایر آثار دیگر داشته داستان «آدم برفی» است. در ذیل ابتدا به تعریف خلاصه‌ای از داستان آندرسن پرداخته، آن را نقد و تحلیل می‌کنیم و سپس به داستان «آدم برفی» شمس می‌پردازیم در نهایت مقایسه تطبیقی دو داستان را انجام داده و به نتیجه‌گیری نهایی می‌پردازیم.

۴. خلاصه داستان آدم برفی آندرسن

این داستان ماجرای زندگی کوتاه یک آدم برفی را نشان می‌دهد. ماجرا در واقع مناظره‌ای است که بین یک سگ خانه

با آدم برفی صورت می‌گیرد. یک آدم برفی که تازه متولد شده چرا از خورشید بدش می‌آید؟ علتش این است که در چشمانش زل می‌زند. او عاشق سرد شدن هواست او کم کم با محیط اطراف خود بوسیله‌ی سگ صدا گرفته‌ی صاحب خانه آشنا می‌شود. آرزوی آدم برفی این است که بتواند قدم بزند و به هر جا دلش خواست برود اما سگ به او می‌گوید خورشید همان کسی که از او روی گردانی فقط می‌تواند باعث حرکت تو بشود. او در حین آشنایی با اطراف متوجه حضور یک بخاری در زیر زمین آن خانه می‌شود. سگ که از روزهای هم نشینی‌اش با بخاری برای او صحبت‌ها کرده متوجه می‌شود که بدجور دل آدم برفی شیفته‌ی بخاری می‌شود. آدم برفی تنها عشقش دیدن زدن به پنجره‌ی اتاقی است که بخاری نشسته است، آن قدر ساکت و غمگین می‌شود که متوجه نمی‌شود بهار آمده و یک روز از او هیچ چیز جز یک سیخ بخاری که تیرکی برای ساختنش بود باقی نمی‌ماند. سگ که سیخ بخاری را می‌بیند آن زمان است که متوجه می‌شود چرا آدم برفی آنقدر عاشق بخاری بود. (آندرسن، ۱۳۹۳: ۴۰۹)

تحلیل داستان :

فضا: فضای داستان غربیانه و ماجرا در بیرون یک خانه معمولی در فصل زمستان اتفاق می‌افتد. موقعیت زمانی روز است.

طرح: از نظر طرح و ساختار روایتی، از یک داستان مستقل تشکیل شده است، راوی داستان، دانای کل نامحدود و داستان دارای پیرنگی بسته است.

موضوع: و درون‌مایه: موضوع این داستان در مورد عشق و درون‌مایه‌اش به خاطر عشق مردن و کشش به ریشه‌ها و اصالت را نشان می‌دهد.

شخصیت‌پردازی و گفتگو: دو شخصیت مهم در این داستان، یکی سگ و دیگری آدم برفی، به تنهایی این داستان را پیش می‌برند. در واقع یک داستان شخصیت محور است. هر دو شخصیت از نوع نمادین هستند.

سگ نماد انسان‌های زحمت کشیده و نگهبان است که یک بار به خاطر اینکه از حش دفاع کرده مورد تنبیه واقع شده و با سینه‌ای خنک در سرمای سخت زمستان مجبور است با مشقت زندگی را بگذراند. او شخصیتی مثبت و ایستا دارد و هم‌رازی خوب برای آدم برفی تازه به دنیا آمده است. در تقسیم بندی‌های شخصیت آمده: "زمانی که شخصیت در پایان داستان همانی باشد که در ابتدای داستان بوده ما به آن شخصیت ایستا می‌گوییم. هیچ اتفاقی باعث نمی‌شود این شخصیت تغییر کرده و یا دگرگون شود. به شخصیت‌هایی که در پایان قصه در مقایسه با ابتدای قصه دگرگون شده و به نوعی متحول می‌شوند، شخصیت پویا می‌گویند. (رک. میرصادقی، ۹۶:۱۳۷۹، مستور، ۳۵:۱۳۸۶)

شخصیت آدم برفی اما شخصیتی نمادین و پویاست. او در ابتدای داستان به دنیا آمده و هیچ چیز نمی‌داند ولی در انتهای داستان با قلبی غمگین و عاشق از دنیا می‌رود. او شخصیت اصلی این داستان را دارد. دوست دارد با همه آشنا بشود و سر از همه چیز در بیاورد مثل همسایه جدیدی که تازه وارد محل شده است. او نماد انسان‌هایی است که اگرچه ظاهرشان سرد و بی روح است اما ریشه و گذشته‌ی خوب و گرمی داشته‌اند. و اینکه یا در جای بدی به دنیا آمده‌اند و یا در زمان نامناسبی، هر چه هست حسرت است و سکوت و در انتها مرگی تدریجی در حال سجود در پیشگاه عشق. آدم برفی در این داستان دوست دارد راه برود و خودش محیط اطراف را تجربه کند، او همچنین از نور خورشید گریزان است، زیرا چشمانش را می‌سوزاند، از سگ می‌پرسد چگونه می‌توانم از جایم بجنبم و راه بروم؟ سگ به او می‌گوید:

«آفتاب راه رفتن را یادت می‌دهد. زمستان پارسال دیدم که چطور این کار را با پدر و پیرارسال با پدر بزرگ تو انجام داد» (همان: ۴۰۹) آفتاب در واقع حقیقت زندگی است، آنچه که انسان از او فرار می‌کند ولی در نهایت همان باعث تغییر و تحولش می‌شود. در مورد آفتاب آمده است: «مهمترین شخصیت اسطوره‌ای همانا خورشید و ماه هستند. از

نظر طرفداران مکتب بابل شناسی، همه‌ی اساطیر به حرکات خورشید، ماه و ستاره‌ی ناهید مربوط می‌شوند» (معرک-نژاد، ۱۳۹۳: ۴۲)

در همین داستان سگ، اشاره می‌کند که حرکت کردن آدم برفی با کمک خورشید امکان پذیر است. آندرسن در این جا از مفاهیم اسطوره‌ای برای خلق داستان استفاده کرده است.

اما ماجرای دل بستن آدم برفی به اجاق خانه رابطه‌ای عجیب و غیرقابل درک برای سگ پیر خانه است. عشق آدم برفی به بخاری عشقی محال است، این عشق آن قدر غیرقابل قبول است که اگر دمی به هم برسند آدم برفی دیگر وجود نخواهد داشت. به راستی عشق مگر چیزی جز این است؟ ذوب و حل شدن در محبوب دوست داشتنی‌اش! سگ پیر پس از رسیدن بهار و آب شدن آدم برفی وقتی می‌بیند تیرکی که آدم برفی را بر اساس آن ساخته‌اند چیزی نیست جز سیخ اجاق، با خود می‌گوید:

«حالا می‌فهمم که چرا چنین کشتی به بخاری داشت. تن آدم برفی سیخ بخاری بود و همین بود که تحریکش می‌کرد. حالا دیگر کار از کار گذشته است. عوم! عوم!» (همان: ۴۱۴)

سیخ بخاری دلبسته‌ی بخاری بود و این حالتی در درون آدم برفی بوجود آورده بود که گویی کهن‌الگویی از عشق در تن او گرمای عشق و هم‌نشینی با بخاری را، در سلول‌های بلورین و سرد آدم برفی، ترق ترق به صدا درآورده بود. در رابطه با بخاری از نظر اسطوره‌ای آمده: «بخاری دیواری، نوعی راه میان دو جهان است. بخاری دیواری، اجاق=محور جهان و حد فاصل میان دو مرتبه و بنابراین وسیله‌ی برقراری ارتباط میان آسمان و زمین و دوزخ است و شگفت آنکه این تصویر خیال‌کهن هنوز در روح و روان بشر مدرن سترده از قداست، محفوظ مانده است.» (الیاده، ۱۳۹۴: ۱۱)

آندرسن در این داستان با این دو شخصیت نمادین داستانی برای بزرگسالان نوشته اگرچه ظاهری کودکانه و تمثیلی دارد، ولی از عمر کوتاه سخن می‌گوید، می‌گوید بیاید عاشقانه زندگی کنیم چرا که زندگی بدون عشق چیزی نیست جز تلمباری از برف و سرما که زندگی را در ناامیدی به تصویر می‌کشاند.

۵. خلاصه داستان آدم برفی شمس:

آدم برفی عاشق یک بخاری شده بود که آتشش خیلی تند بود و چرق چرق می‌سوخت. با همان نگاه اول هم عاشق شده بود. البته بخاری هم از او بدش نمی‌آمد. پس مقدمات کار فراهم شد و در یک شب سرد، کلاغ پیر تمیزترین لباس سیاهش را پوشید، به خانه‌ی بخاری رفت و او را برای آدم برفی خواستگاری کرد. بخاری با کمال میل پذیرفت. آنها در سردترین و طولانی‌ترین شب سال که برف تند و بی‌امانی می‌بارید باهم عروسی کردند. بخاری با آنکه آتشش خیلی تند بود مثل همه عروس‌ها بعد از سه بار و بعد از اینکه رفت گل بچیند و گلاب بیاورد گفت: «با اجازه بزرگ‌ترها بله!» آن وقت همه کل کشیدند و دست زدند و روی سر عروس و داماد سکه و نقل پاشیدند. بعد از آن عروس و داماد را سوار ماشین کردند و بوق کنان راه افتادند. بوق زدند و توی خیابان‌ها و کوچه و پس کوچه‌ها رفتند. بعد... آتش عروس خانم به قدری تند بود که آقا داماد آب شد و فقط دو چشم زغالی و بینی هویجی‌اش ماند. (شمس، ۱۳۸۵: ۱۹)

تحلیل داستان:

فضا: فضای داستان فضایی شاد و عاشقانه است. داستان در شب اتفاق می‌افتد.
طرح: از نظر طرح و ساختار روایتی، از یک داستان مستقل تشکیل شده است، راوی داستان، دانای کل نامحدود و داستان دارای پیرنگی بسته است.

موضوع و درون‌مایه: موضوع این داستان در مورد عشق و درون‌مایه‌اش، در راه عشق مردن است.

۴- **شخصیت‌پردازی و گفتگو:** این داستان از سه شخصیت تشکیل شده است. شخصیت آدم برفی که جنسیتش توسط نویسنده مرد مشخص شده است. شخصیت بخاری که زن است و شخصیت کلاغ که واسطه‌ی رسیدن آن دو به یکدیگر است.

همان طور که در باب شخصیت آدم برفی در داستان آندرسن گفتیم آدم برفی شخصیتی نمادین دارد او در این داستان نیز شخصیت اصلی است و محور داستان بر روی عملکردش می‌چرخد. آدم برفی در واقع نماد یک انسان به اصطلاح سرد و بی‌انگیزه است که با دیدن شخصی کاملاً مخالف ویژگی شخصیتی خودش سریع عاشق می‌شود اما نمی‌داند این عشق تا چه قدر می‌تواند منجر به مرگش شود چرا که عشق این دو به هم در واقع نوعی عشق ممنوع است. شخصیت بخاری نیز به عنوان نقش مقابل آدم برفی شخصیتی نمادین دارد. او نیز پر عطش و داغ است برای آرامش به موجودی خنک‌تر از خودش نیاز دارد در واقع آن دو در ظاهر لازم و ملزوم هم هستند اما در حقیقت فقط به هم ضربه می‌زنند. چه کسی می‌تواند باعث پیوند دو موجود شود که نتیجه‌ی پیوندشان مرگ دیگری است؟ این وظیفه را کلاغ به عهده می‌گیرد. در مورد کلاغ آمده: «در اساطیر و قصه‌های تمام عالم، کلاغ و زاغ، یاران و یاوران هوشمند مردم متمدن شناخته شده‌اند. در آئین میترا، کلاغ، پیکی مقدس، فرشته‌ای میانجی بین خدایان و مردمان بود. تا نیم قرن پیش در ایسلند، مردم هنوز باور داشتند که غارغار و پرواز کلاغان بر کسانی که می‌دانستند چگونه باید آن بانگ و پرواز را شنید و دید، همه‌ی اسرار را فاش می‌تواند کرد. این معنای رمزی خوش‌آیند کلاغان و دیگر پرندگان سیاه فام، یادگار و بازمانده‌ی نقشی است که مانده‌های آنان در اساطیر داشته‌اند. در اساطیر شمال اروپا و قصه‌های ژرمنی، کلاغان مردمان را از آنچه می‌تواند برایشان سودمند باشد، می‌آگاهانند.» (دلاشو، ۱۳۸۶: ۱۶۶-۱۶۷)

همچنین در فرهنگ نمادها در مورد کلاغ آمده است: «کلاغ را پیک الهی نیز می‌دانند. کلاغ در سفر آفرینش نماد مآل اندیشی و هوشیاری است. او بعد از طوفان نوح مامور شد تا ببیند آب از زمین خشک شده یا نه!» (شوالیه، ۱۳۸۵: ۵۸۲) همچنین «کلاغ سیاه نماد شیطان است» (هال، ۱۳۹۳: ۸۴) و یا کلاغ «نماد وجدان کامل، آرزو و مرگ» (همان)، در رمزشناسی پرندگان اسطوره‌ای، کلاغ سیه‌فام در مرتبه‌ی مینوی رمز هوش، مشاورت شاهان، پیشوا و رهبر قبایل و نماد تمدن ساز بزرگ در مرحله‌ی الهامات روحی و معنوی است و در معنای روان‌شناختی، رهبری خیرخواهانه‌ی اقوام را بر عهده دارد. (ر.ک. دلاشو، ۱۳۸۶: ۱۷۰) به این ترتیب از دید هال کلاغ میتونه هم پیک مرگ باشه هم نماد شیطان که انسان رو با عشق ممنوع فریب داد. پس در این جا نیز کلاغ پیک خواستگاری آدم برفی به سوی بخاری است.

در پایان داستان می‌خوانیم آنچه از آدم برفی به جا ماند یک جفت چشم زغالی و یک دماغ هویجی بود. در این جا نگاه آدم برفی و علت علاقه‌اش به بخاری را می‌توانیم به چشم‌های زغالی نسبت دهیم که وابستگی خاصی به بخاری از خود نشان داده‌اند.

در این داستان هیچ گونه گفتگویی صورت نمی‌گیرد و ماجراها از عاشق شدن تا مردن آدم برفی توسط دانای کل روایت می‌شوند.

۶. مقایسه داستان‌ها از لحاظ عناصر داستانی:

داستان آدم برفی را با توجه به شش مورد از عناصر داستانی مورد تحلیل تطبیقی قرار می‌دهیم. **فضا:** داستان آندرسن فضای خاص متفکرانه و غریبانه‌ای دارد. تصویرسازی فضا محیط خارج یک خانه را نشان می‌دهد. حیاط خانه‌ای که مملو از برف است و آدم برفی داستان علاوه بر اینکه شاهد عبور و مرور رهگذران است چشمش از بخاری موجود در زیرزمین خانه هم دور نمی‌افتد.

فضای داستان شمس فضای شادیست که از عاشق شدن آدم برفی تا مراسم عروسی آنها آن هم به رسم عروسی - های ایرانی صورت می گیرد. تصویرسازی فضایی در این داستان وجود ندارد و خواننده فقط می خواند آدم برفی عاشق بخاری شد اینکه کجا و چگونه باهم آشنا شدند گویا مد نظر نویسنده نبوده است. **طرح:** داستان آندرسن از طرح قوی تری برخوردار است. داستان لحظه لحظه‌ی آشنایی و رابطه‌های علت معلولی روند عاشق شدن آدم برفی با بخاری نشان می دهند. اینکه در پایان فقط یک سیخ بخاری از آدم برفی باقی می ماند نشان دهنده‌ی عمق و ارتباط ریشه‌ها و به اصطلاح جوشش خون‌ها برای دل بستگی دو طرف یک قضیه عاشقانه است. در حالی که در داستان شمس شاید کمتر کسی پی ببرد که چشمهای زغالی آدم برفی شیفته‌ی بخاری شده‌اند. چراکه رازی نیست که فاش شود و بر خواننده هیچ هیجانی از اینکه علت عاشق شدن چه بوده وارد نمی شود. راوی دانای - کل و پیرنگ نیز پیرنگی بسته است.

طرح داستان شمس طرحی ساده تر است. ماجرا همان ابتدا عاشق شدن آدم برفی را نشان می دهد و خواننده را یکسره به اصل ماجرا می رساند. نوعی تعجیل و شتاب زدگی که نویسنده را با یک داستان بسیار کوتاه (کمینه) به سرانجام چنین رابطه‌ای می کشاند.

موضوع و درون‌مایه: در هر دو داستان موضوع عشق است. درون‌مایه نیز جان دادن در راه عشق را نشان می دهد. در هر دو داستان شخصیت‌هایی که اشاره به ریشه‌ها و کهن‌الگوی موجودات دارند پرداخته شده است. **شخصیت پردازی و گفتگو:** داستان آندرسن با گفتگوی آدم برفی با سگ و سپس پیش‌روی به سوی مضمون داستان صورت می گیرد. آدم برفی روحیه‌ی جستجوگری دارد از همه چیز و همه کس می پرسد. دوست دارد راه برود و خودش پاسخ این سوالات را بیابد اما نمی تواند و این سگ است که به عنوان شخصیت هم‌راز گره‌های مبهم سوالاتش را پاسخ می دهد. سگ باعث آشنایش با بخاری نمی شود بلکه از بخاری تعریف می کند. بعد از توضیحاتی که راجع به بخاری میشوند دیگر حرفی نمی زند و فقط خیره به بخاری غرق در احساس می شود. او به وصال نمی - رسد بلکه از آتش دوری عشقش ذره ذره آب می شود و آن زمان که آب شد درست فصل دیگری شروع می شود و بهار، زندگی دوباره‌ای را برای او رقم می زند که در بطن داستان می تواند وصال ابدی او باشد و این تیرک وسط بدن او که چون ستون فقراتی او را سرپا نگه داشته است همان چیزیست که وابستگی ناخواسته‌اش را به بخاری نشان می دهد. گویی برگشت همه چیز به اصل خویش است. این مطلب موید و یادآور این است که در قرآن کریم در آیات مختلف بارها اشاره شده است (انا لله و انا الیه راجعون) همچنین یاد آور این بیت از مولوی است: "هرکسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش" هرکس به سوی آن جاییست که از آن آمده است. اما داستان شمس که باز هم برای مخاطب کودک است بیشتر جنبه تفریح و شادباشی به کودک ارائه می دهد. نمی توان در داستان شمس آن ذغدغی خاص تربیتی را که آندرسن برای خلق آدم برفی از خود نشان داده دید و گویی رسالت نویسنده بیشتر نشان دهنده‌ی جنبه فانتری و رمانتیک ماجرا است تا اینکه بخواهد چیز دیگری به خواننده بیاموزد. شخصیت سگ در داستان شمس جایش را با کلاغ عوض می کند و کلاغ می شود آقای که برای رسیدن این دو دل داده آستین بالا می زند. عدم وجود گفتگو بین شخصیت‌ها در داستان شمس داستان را حادثه محورتر نشان می - دهد تا شخصیت محور.

در جدول زیر به شرح مختصر و مهم این تطابق می پردازیم.

نام داستان	تاریخ و اصالت داستان	شخصیت‌های داستان	اصد ی/ /فرعی/ /مقابل/ هم- راز/ یاری‌گر	خصوصیت اخلاقی شخصیت	ایستا/ پویا	مضمون و درون مایه	پایان داستان
آدم برفی (آندرسن)	قرن ۱۹ نسخه اصلی در مجموعه قصه‌های پریان هانس کریستین آندرسن	آدم برفی	اصلی	کنجکاو /جستجوگر/متفکر/عاشق/ خجالتی/مهربان	پویا	عشق نامتعارف/ میل و کشش به ریشه‌ها/ دلدادگی در سکوت/مرگ در راه عشق	مرگ آدم برفی در تنهایی و سکوت عاشقانه (ناکامی)
		سگ	همراز/ مقابل	هم صحبت/ صمیمی/مهربان/آگاه	ایستا		
		اجاق	فرعی	منفعل	ایستا		
آدم برفی (شمس)	قرن ۲۱ نسخه بازارآفرینی در مجموعه داستان "بادکنک و اسب آبی" محمدرضا شمس	آدم برفی	اصلی	عاشق و مشتاق/داشتن حس مردانه	پویا	عشق نامتعارف/ خواستگاری رفتن/عروسی به سبک ایرانی/ازدواج/ مرگ در راه عشق	مرگ آدم برفی در اثر وصال معشوق
		کلاغ	یاری‌گر	واسطه/خواستگار	ایستا		
		اجاق	فابل	گرم و دوست داشتنی، معشوق/داشتن حس زنانه	ایستا		

۷. رویکرد ساختارگرایی در تطبیق دو داستان:

مطابق نظریه ساختارگرایی پراپ در ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، تمامی قصه‌ها از جهت ساختمانشان از یک نوع هستند. البته خدیش اشاره کرده است که در روش پراپ، ۳۱ کارکرد (خویش‌کاری) گستردگی و اطنابی غیرضروری

دارند. وی کارکردهای قصه‌های جادویی ایرانی را استخراج نموده و به شش جفت کاهش داده است و علاوه بر آن، کارکردهای جدید خاص قصه‌های ایرانی را به آن افزوده است.

«بر اساس نتایج تجزیه و تحلیل مقدماتی افسانه‌ها، کارکردها در جفت‌های زیر خلاصه می‌شوند:

وضعیت مقدماتی: بروز مشکل (A)

برخورد با یاریگر-دریافت عامل جادویی (D-F)

مب-ارزه-پی-روز (H-I)

تعقی-ب-گری-ز (PR-RS)

کار دشوار-انجام دادن آن (M-N)

ورود به صورت ناشناس-شناسایی (O-Q)

وضعیت پایانی-رفع مشکل (Z)

از میان این عناصر، کارکردهای اول و آخر، یعنی وضعیت مقدماتی و پایانی در واقع یک جفت هستند که سایر کارکردها میان آن‌ها فاصله انداختند.» (خدیش، ۱۳۹۱: ۸۲)

با توجه به این نکته یعنی تمامی قصه‌ها از دو وضعیت اصلی تشکیل شده‌اند، مقدماتی و پایانی، حتی اگر هیچ کارکرد دیگری در جریان داستان بوجد نیاید. بر این اساس داستان «آدم برفی» را از این جنبه نیز باهم مقایسه تطبیقی می‌کنیم تا از لحاظ ساختاری نیز به نتایجی برسیم.

الف) وضعیت مقدماتی:

داستان آندرسن با معرفی آدم برفی شروع می‌شود. آدم برفی از سرمای زمستان لذت می‌برد و از دیدن نور آفتاب که در چشمانش زل زده سربرمی‌گرداند، او با سروصدای خوشحال بچه‌ها و شنیدن صدای سورت‌مه به دنیا آمده است با دنیایی سوال از دنیای ناشناس اطرافش با چشمانی جستجوگر همه چیز را می‌کاود و آنقدر کنج‌جوی می‌کند تا اینکه چشمانش به بخاری زیرزمین می‌افتد و همان جا قلبش قلاب گرمای احساسی می‌شود که از بخاری برمی‌خیزد.

همان جاست که وضعیت مقدماتی داستان آندرسن شروع می‌شود. از آنجائیکه از نظر پراپ داستان‌ها با شروع شرارت یک شریب آغاز می‌شوند و یا کمبود یک نیاز، این داستان نیز با احساس نیازی که آدم برفی نسبت به بخاری دارد شروع می‌شود. حس خواستن و نیاز به رسیدن آن‌هم با مقدمه چینی قابل تاملی که آندرسن در شروع داستان نوشته است. می‌خوانیم: «آدم برفی نگاهی انداخت و بخاری را دید-یک چیز روشن براق که آتشدان برنجی داشت و در پایین آن شعله می‌کشید، آدم برفی حال غریبی پیدا کرد احساسی کاملاً عجیب و ناشناخته وجودش را فرا گرفت.» (آندرسن، ۱۳۹۳: ۴۱۲)

در داستان شمس همان ابتدا بدون هیچ‌گونه مقدمه چینی راوی می‌گوید آدم برفی عاشق بخاری بود و اینکه اتفاق در نگاه اول رخ داده است. در این داستان نیز وضعیت مقدماتی کمبود یا نیاز است. نیاز به عروسی در این داستان از همان ابتدا بدون پرده بیان می‌شود. اما در داستان آندرسن چیزی به نام عروسی در بین نیست، آندرسن سعی دارد مراحل زیرپوستی شروع و علت عشق را به شیوه‌ای خلاقانه بیان کند.

ب) برخورد با یاریگر-دریافت عامل جادویی:

در داستان آندرسن پس از مواجهه و کشش آدم برفی به وجود بخاری در زیرزمین. آدم برفی کنج‌کاو می‌شود از چیزی که باعث دلگرمی و خوشایندش شده بیشتر بداند پس در این مرحله آدم برفی از سگ خانه سوالاتی راجع به بخاری می‌پرسد. می‌خوانیم: «چه ترق‌ترق عجیبی در خودحس می‌کنم! یعنی می‌شود خودم را به آن اتاق برسانم و کنار خانم بخاری باشم؟ این آرزوی معصومانه است و آرزوی معصومانه برآورده می‌شوند. بی انصافی است اگر به آن

نرسیم.» سگ حیاط گفت: «هرگز نمی‌توانی تا آنجا برسی و حتا اگر بتوانی نزدیک بخاری شوی کار تو تمام است!» (همان: ۴۱۳) یاری‌گر آدم برفی در داستان آندرسن برایش از واقعیت می‌گوید و کمکی نمی‌تواند به او بکند مگر دادن اطلاعات مهم در مورد بخاری. اما در داستان شمس یاری‌گر آدم برفی کلاغ است. او که مانند ریش‌سفیدان فامیل عمل می‌کند می‌رود و از بخاری خواستگاری می‌کند اما نحوه‌ی این خواستگاری فقط روایت می‌شود بدون اینکه هیچ‌گونه گفتگویی صورت پذیرد.

ج) مبارزه-پیروزی:

در این مرحله، آدم برفی داستان آندرسن فقط نگاه می‌کند و در خیالش عشق‌بازی، او همین‌که هر روز به بخاری زیرزمین نگاه می‌کند برایش کافیتست. او که ابتدای داستان تمام عشقش برف و یخ است این بار از دیدن برفک‌های پشت شیشه زیرزمین خوشش نمی‌آید چون مانع دیدن معشوقش می‌شوند. او که پای‌دربند برف است چگونه می‌تواند به بخاری برسد پس مبارزه آدم برفی در درون صورت می‌گیرد. غصه می‌خورد اما تاب می‌آورد تا شیشه‌ها از برف تهی شوند تا باز بتواند بخاری را ببیند. آدم برفی داستان شمس با واسطه‌گری کلاغ جواب بله را از بخاری می‌گیرد و با خوشحالی برای عروسی آماده می‌شود.

د) کار دشوار-انجام دادن آن:

برای آدم برفی آندرسن، کار دشوار، تحمل کردن است تا پاک شدن شیشه‌ها از یخ و برف. با پایان زمستان و شفاف شدن شیشه‌ها او باید صبور باشد اما آیا در نهایت خود او نیز وجود خواهد داشت؟ در این‌باره می‌خوانیم: «سگ گفت: این برای آدم برفی مرضی خطرناک و جدی است. من هم دچارش بودم. اما جان به در بردم. عوم! عوم! هوا دارد عوض می‌شود.» به راستی هوا دارد عوض می‌شود، گرما از راه می‌رسد.» (همان: ۴۱۳) آدم برفی شمس کار دشواری در پیش ندارد که بتوان به آن اشاره کرد.

ه) وضعیت پایانی-رفع مشکل:

پایان داستان آندرسن عروسی ندارد بلکه در سوز عشق و از دوری وصال او مردن ختم می‌شود. در داستان آندرسن کشتش و علاقه آدم برفی به بخاری با به جا ماندن سیخ بخاری که پایه اولیه ساخت او بود مشخص می‌شود و سگ با تفکر خاصی می‌گوید: «حالا می‌فهمم که چرا چنین کشتی به بخاری داشت. تن آدم برفی سیخ بخاری بود و همین بود که تحریکش می‌کرد. حالا دیگر کار از کار گذشته است. عوم! عوم!» (همان: ۴۱۳) پایان داستان شمس همانند تمامی قصه‌ها با عروسی ختم می‌شود اما شب وصال آدم برفی در کنار وصالش با محبوب آب می‌شود و می‌میرد. آنچه از آدم برفی باقی می‌ماند یک جفت چشم زغالی است که گمان می‌رود همان باعث علاقه و اشتیاق آدم برفی به بخاری بوده است.

نتیجه‌گیری

شیوه‌ی نگارش داستان در اثر شمس را میتوان نوعی بازآفرینی خلاق از داستان آندرسن تلقی کرد. شمس در انتخاب موضوع و درون‌مایه و همچنین شخصیت آدم برفی، از اثر آندرسن بیشترین بهره را برده است. نشان دادن مراسم عروسی آدم برفی و بخاری به شیوه‌ی ایرانی و مراسم خواستگاری و پادرمیانی کلاغ برای این وصلت جنبه‌ی خلاقانه کار هستند. اما خلاقیت قابل توجهی از جهت تربیتی و آموزش فلسفه‌ی کودکانی این داستان برپایه‌ی عشقی ممنوعه و تصویرسازی چگونگی رخداد این عشق بدیع و دور از ذهن دیده نمی‌شود.

بر اساس روش ساختارگرایی خدیش نیز در این داستان‌ها وضعیت ورود به صورت ناشناس و تعقیب و گریز وجود ندارد و مشکلی عملاً حل نمی‌شود. همچنین پایان ناخوش این داستان‌ها که با مرگ قهرمان‌ها رقم می‌خورد برخلاف پایان خوش متداول قصه‌های عامیانه و خیال انگیز کودکان تفاوت برجسته‌ای این دو اثر است، هرچند شدت و میزان ناکامی قهرمان (آدم برفی) در داستان شمس نسبت به اثر آندرسن اندک است. از سوی دیگر مرگ تراژیک آدم برفی آندرسن که با آغاز بهار گره خورده است، رستاخیز انسان در قیامت را تداعی می‌کند. این نگاه فلسفی و عارفانه‌ی آندرسن به مرگ، در اثر شمس دیده نمی‌شود. از این جهت در اثر وی، عشق موضوعی محوری تر است نسبت به مرگ. افزون بر این، آندرسن با بکارگیری شخصیت‌های نمادین بخاری و آدم برفی در واقع در فضایی کودکانه گویی داستانی عبرت آموز برای بزرگسالان نوشته است هرچند تماشای این داستان در قالب یک برنامه‌ی انیمیشن برای کودکان می‌تواند فوق‌العاده سرگرم کننده و کارآمد باشد. با این وجود، شمس کوشیده است با استفاده از نمادهایی که در ناخودآگاه ذهن مخاطب اثرگذار است، اثری کوتاه و در حد حوصله‌ی کودکان خلق نماید که از منظر ظرفیت‌های فکری، برای مخاطب بزرگسال چندان چالش برانگیز و شایان توجه نیست. در هر صورت قلم نویسنده بزرگ و چیره‌دستی چون آندرسن، معجزه‌هایی را در ادبیات کودک رقم زده است که تاکنون همانند و هم آوردی نداشته است.

منابع و مآخذ

- براهنی، رضا؛ *قصه نویسی*؛ تهران: البرز، ۱۳۶۴.
- پایور، جعفر؛ *شیخ در بوته (روش‌های بازنویسی و بازآفرینی)*؛ تهران: اشراقیه، ۱۳۸۰.
- پولادی، کمال؛ *بنیادهای ادبیات کودک*؛ تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۸۷.
- حسن‌زاده، میرعلی؛ (۱۳۹۴)، *پایان نامه بررسی تطبیقی عناصر داستان در آثار صمد بهرنگی و هانس کریستین آندرسن*، مقطع کارشناسی ارشد.
- خلیلی جهانتیغ؛ *بررسی قصه‌های عامیانه‌ی فضل‌الله مهتدی و هانس کریستین آندرسون*؛ ۱۳۹۱.
- *پگاه خدیش؛ ریخت شناسی افسانه‌های جادویی*؛ چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۱.
- داد، سیمای؛ *فرهنگ اصطلاحات ادبی*؛ تهران: مروارید، ۱۳۹۲.
- دلاشو، م. لوفلر؛ *زبان رمزی قصه‌های پریوار؛ ترجمه جلال ستاری*، چاپ دوم. تهران: توس، ۱۳۸۶.
- شمس، محمدرضا. (۱۳۸۶)، *من، زن بابا و دماغ بابام*، تهران: افق
- _____؛ *بادکنک و اسب آبی*؛ تهران: افق، ۱۳۸۷.
- _____؛ *دزدی که پروانه شد*، تهران: چشمه، ۱۳۹۰.
- _____؛ *سیبیل بابا*؛ تهران: پیدایش، ۱۳۹۳.
- _____؛ *فاصله‌ای که پیرشد*؛ تهران: پیدایش، ۱۳۹۳.
- _____؛ *حسنی و دیو*؛ تهران: قدیانی، ۱۳۹۴.
- _____؛ *سیب کچل*؛ تهران: پیدایش، ۱۳۹۴.
- _____؛ *اسکلت بخشنده*؛ تهران: هوپا، ۱۳۹۵.
- شوالیه، ژان؛ *فرهنگ نمادها*. (جلد اول، دوم، سوم)؛ مترجم سودابه فضایی، تهران: جیحون، ۱۳۸۸.
- صادقی‌ده‌چشمه؛ (۱۳۹۵)، *تیپ شناسی شخصیت در قصه‌های آندرسن*
- غزالی، محمد؛ *کیمیای سعادت*؛ مقدمه محمدعباسی، چاپ اول، تهران: طلوع، ۱۳۶۱.
- کریستین آندرسن، هانس؛ *مجموعه کامل قصه‌ها*؛ ریاحی / طباطبایی، کرج: دُر دانش، ۱۳۹۳.
- محمّدی، ابراهیم؛ *مبانی نظری ادبیات تطبیقی*، فارسی - عربی، بیرجند: فهستان، ۱۳۸۸.
- مستور، مصطفی؛ *مبانی داستان کوتاه*؛ تهران: مرکز، ۱۳۸۷.

- معرک‌نژاد، رسول؛ *اسطوره و هنر* (تحلیل آثار هنری بر اساس دانش اسطوره‌شناسی)؛ تهران: میردشتی، ۱۳۹۳.
- میرصادقی، جمال؛ *عناصر داستان*؛ تهران: سخن، ۱۳۷۹.
- نامور مطلق، بهمن؛ *دانش‌های تطبیقی*، مجموعه مقالات فلسفه، اسطوره‌شناسی، هنر و ادبیات؛ به کوشش منیژه کنگرانی. تهران: سخن، ۱۳۸۹.
- هال، جیمز؛ *فرهنگ نگاره‌های نمادها در هنر شرق و غرب*؛ ترجمه رقیه بهزادی. چاپ هفتم. تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۳.
- همدانی، عین‌القضات؛ *دفاعیات و گزیده حقایق*؛ ترجمه دکتر قاسم انصاری. چاپ اول. تهران: منوچهری، چاپ اول.
- الیاده، میرچا؛ *اسطوره و رمز در اندیشه‌ی میرچا الیاده*؛ مترجم جلال ستاری. تهران: مرکز، ۱۳۹۴.
- یثربی، سید یحیی؛ *عرفان عملی*؛ چاپ دوم. قم: موسسه بوستان کتاب، ۱۳۹۰.

